

## مقاله ۶۴

## نژادهای تکاملی رنگین

این داستان نژادهای تکاملی یورنشیاز ایام آندان و فانتا، تقریباً یک میلیون سال پیش، تاسراسرایام پرنس سیاره‌ای و تا پایان عصر یخبندان است.

نژاد انسان تقریباً یک میلیون سال قدمت دارد، و نیمه اول داستان آن کمابیش مقارن با پیش از ایام پرنس سیاره‌ای یورنشیاست. نیمه دوم تاریخ نوع بشر در هنگام ورود پرنس سیاره‌ای و ظهور شش نژاد رنگین آغاز می‌شود و کمابیش مقارن با دوره‌ای است که عموماً به عنوان عصر عتیق حجر به حساب می‌آید.

## ۱- بومیهای اندانی

انسان بدوی اندکی کمتر از یک میلیون سال پیش به طور تکاملی در کره زمین ظاهر گشت، و تجربه‌ای توانمند داشت. او به طور غریزی در پی فرار از خطر در آمیختن با قبایل پست شبه میمون برآمد. اما به دلیل سرزمینهای مرتفع بایر تبت، ۳۰۰۰ فوت بالاتر از سطح دریا، نتوانست به سمت شرق مهاجرت کند، و به دلیل دریای بسط یافته مدیترانه که در آن هنگام به سوی شرق به سمت اقیانوس هندامداد یافته بود نتوانست به طرف جنوب یا غرب عزیمت کند. و همینطور که او به سمت شمال می‌رفت، با یخ در حال پیشروی مواجه گشت. اما حتی هنگامی که مهاجرت دورتر توسط یخ سد گردید، و گرچه قبایل در حال پراکندگی به گونه‌ای فزاینده متخصص می‌شدند، گروههای باهوش تر هرگز ایده رفتن به سوی جنوب برای زندگی در میان عموزاده‌های پوشیده از موی درخت نشین خود را که از هوش پایین تر برخوردار بودند در سر نپروراندند.

بسیاری از قدیمی ترین احساسات مذهبی انسان، در نتیجه حس درماندگی در محیط بسته این وضعیت جغرافیایی به وجود آمد - کوهها در سمت راست، آب در طرف چپ و یخ در جلو. اما این آندانیهای پیشرفته به سوی خویشان پست درخت نشین خود در جنوب باز نمی‌گشتند.

این آندانیها در مقایسه با عادات خویشان غیربشری خود از جنگلها دوری کردند. در جنگلها انسان همیشه تنزل کرده است. تکامل بشری، فقط در سرزمینهای باز و عرضهای بالاتر جغرافیایی پیشرفت داشته است. سردی و گرسنگی در سرزمینهای باز موجب عمل، اختراع و ابتکار می‌شوند. در حالی که این قبایل آندانی در بحبوحه سختیها و محرومیتهای این سرزمینهای پر پستی و بلندی شمالی داشتند پیشتازان نژاد کنونی بشر را به وجود می‌آوردند، بستگان عقب مانده آنان در جنگلهای گرمسیری جنوبی متعلق به سرزمین منشأ اولیه مشترکشان در حال ازدیاد بودند.

این وقایع در طی ایام سومین دوره یخبندان، و به حساب زمین شناسان، اولین دوره، به وقوع پیوست. دو یخبندان اول در شمال اروپا گسترده نبودند.

در طول بخش عمده عصر یخبندان، انگلستان از طریق زمین به فرانسه متصل بود، در حالی که بعدها آفریقا از طریق پل زمینی سیسیل به اروپا وصل گردید. در هنگام مهاجرت‌های آندانیها، یک مسیر خشکی مداوم از انگلستان در غرب به اروپا و آسیا و تاجاوه در شرق وجود داشت. اما استرالیا دوباره جدا افتاد، که پیشرفت زیگان خاص خود را شدت بیشتری بخشید.

۹۵۰۰۰ سال پیش نوادگان آندان و فانتا به نقاط دور در شرق و در غرب مهاجرت کرده بودند. به سوی غرب، آنها با عبور از اروپا به فرانسه و انگلستان رسیدند. در ایام بعد، آنها به سوی شرق تاجاوه نفوذ کردند، یعنی جایی که استخوانهای آنها اخیراً کشف گردید - انسان موسوم به جاوه - و سپس به جزیره تاسمانی سفر کردند. گروههایی که به سمت غرب عزیمت کردند، در مقایسه با آنهایی که به شرق رفته و آزادانه با عموزاده‌های عقب افتاده حیوانی خویش در آمیختند، کمتر با تیره‌های عقب مانده متعلق به منشأ متقابل نیایی آلوده شدند. این افراد غیر پیشرفته به سوی جنوب به حرکت درآمده و در آن هنگام با قبایل پست‌تر آمیزش کردند. بعدها، تعداد فرزیندهای از نوادگان آمیخته تبار آنان به شمال بازگشته تا با مردمان به سرعت در حال گسترش آندانی آمیزش کنند، و چنین وصلت‌های بدفرجام، به طور بی‌وقفه کیفیت نژاد برتر را تنزل داد. دهکده‌های بدوی کمتر و کمتری پرستش عطا کننده حیات را حفظ نمودند. این سرآغاز تمدن اولیه در خطر نابودی قرار گرفت. و پیوسته در یورنیشیا چنین بوده است. تمدنهای آتیه‌دار به طور پی در پی تنزل یافته و با نابخردی جایز شمردن تولید مثل آزادانه برتر با پست‌تر نهایتاً از بین رفته‌اند.

## ۲- مردمان فاکس‌هال

۹۰۰۰۰ سال پیش هنرهای آندان و فانتا و فرهنگ آناگار داشتند از روی زمین محو می‌شدند. فرهنگ، مذهب و حتی کار با سنگ چخماق در پایین‌ترین حد خود بود. این ایامی بود که تعداد زیادی از گروه‌های پست آمیخته تبار داشتند از جنوب فرانسه به انگلستان وارد می‌شدند. این قبایل آنقدر به اندازه زیاد با مخلوقات شبیه میمون جنگل مخلوط شده بودند که به قدر بسیار اندکی بشر بودند. آنها مذهب نداشتند اما کارگران بدوی سنگ چخماق بودند و از هوش مکفی برخوردار بودند که بتوانند آتش روشن کنند. در اروپا مردمی نسبتاً برتر و پرزاد و رود که نوادگانشان به زودی در سراسر قاره از یخ در شمال تا کوه‌های آلپ و دریای مدیترانه در جنوب پخش شدند، از پی آنان آمدند. این قبایل، نژاد موسوم به *هایدلبرگ* می‌باشند. در طول این دوره طولانی زوال فرهنگی، مردمان فاکس‌هال انگلستان و قبایل بدونان در شمال غربی هند حفظ برخی از سنت‌های آندان و برخی از بقایای فرهنگ آناگار را تداوم بخشیدند. مردمان فاکس‌هال در دورترین نقطه غرب بودند و در حفظ بخش عمده فرهنگ آندانی موفق شدند. آنها همچنین دانش خود را درباره کار با سنگ چخماق که به نسل‌های بعدی خود، نیاکان کهن اسکیموها، انتقال دادند، حفظ کردند.

اگر چه بقایای اجساد مردمان فاکس‌هال آخرینهایی بودند که در انگلستان کشف شدند، این آندانیها به راستی اولین موجودات بشری بودند که در آن نواحی زندگی کردند. در آن هنگام پل زمینی هنوز فرانسه را به انگلستان متصل می‌ساخت. و چون بیشتر اسکانگاه‌های اولیه نوادگان آندان در امتداد رودخانه‌ها و سواحل دریایی آن دوران باستان واقع شده بودند، اکنون زیر آبهای کانال انگلستان و دریای شمال قرار دارند، اما تعداد سه یا چهار عدد از آنها هنوز بالاتر از سطح آب در ساحل انگلستان قرار دارند.

بسیاری از مردمان باهوش‌تر و روحانی‌تر فاکس‌ها، برتری نژادی خود را حفظ کردند و سنن بدوی مذهبی خود را زنده نگاه داشتند. و این مردم به تدریج که بعدها با تیره‌های متعاقب مخلوط شدند بعد از بروز یک یخبندان از انگلستان به غرب سفر کرده و به صورت اسکیموهای امروزی بقایافته‌اند.

### ۳- قبایل بدونان

علاوه بر مردمان فاکس‌ها در غرب، یک مرکز در حال تقلای دیگر فرهنگ در شرق تداوم یافت. این گروه در کوهپایه‌های مناطق کوهستانی شمال غربی هند در میان قبایل بدونان، یک نبره آندان، واقع شده بود. این مردم، تنها نوادگان آندان بودند که هرگز دست به کار قربانی کردن انسان نزدند. این بدونانیهای ساکن کوهستان، یک فلات پهناور را که با جنگلهای احاطه شده، از جویبارها پوشیده شده و سرشار از حیوان مناسب برای شکار بود، اشغال کردند. آنها همانند برخی از عموزاده‌های خویش در تبت در کلبه‌های سنگی، غارهای دامنه تپه و مجاری نیمه زیرزمینی زندگی می‌کردند. در حالی که قبایل شمال هر چه بیشتر یاد گرفتند که از یخ بترسند، آنهایی که در نزدیکی سرزمین آبا و اجدادی زندگی می‌کردند به قدر فزاینده‌ای از آب هراس داشتند. آنها نشست تدریجی شبه جزیره بین‌النهرین را در اقیانوس مشاهده کردند، و گرچه آن چندین بار سر از آب برآورد، سنن این نژادهای بدوی پیرامون مخاطرات دریا و ترس از احاطه شدنهای دوره‌ای فزونی یافت. و این ترس به همراه تجربه آنان پیرامون سیل رودها مشخص می‌سازد که چرا آنها در جستجوی مناطق کوهستانی به عنوان یک مکان امن برای زندگی برآمدند. در شرقی مردمان بدونان، در تپه‌های سیوالیک در شمال هند، فسیلهایی ممکن است پیدا شوند که به انواع در حال گذار بین انسان و گروههای متنوع ماقبل بشر، بیش از هر نوع دیگر در زمین نزدیکترند.

۸۵۰۰۰۰ سال پیش قبایل برتر بدونان یک جنگ ریشه‌کن کننده را که بر علیه همسایگان پست‌تر و حیوانی آنان هدایت شده بود آغاز کردند. در کمتر از هزار سال، بیشتر گروههای حیوانی سرزمین مرزی متعلق به این نواحی یا از بین رفته یا به جنگلهای جنوبی عقب رانده شده بودند. این پیکار برای نابود ساختن پست‌ترها، موجب بهبودی اندکی در قبایل تپه‌نشین آن روزگار گردید. و نوادگان مختلط این تیره بهبود یافته بدونانی ظاهراً به عنوان یک مردم نوین - تیره نئاندرتال - در صحنه عمل ظاهر گشتند.

### ۴- تیره‌های نئاندرتال

نئاندرتالها جنگجویان بسیار خوبی بودند، و به طور گسترده‌ای سفر می‌کردند. آنها به تدریج از مراکز کوهستانی در شمال غربی هند به فرانسه در غرب، چین در شرق و حتی به داخل شمال آفریقا پخش شدند. آنها تا ایام مهاجرت نژادهای تکاملی رنگین، برای تقریباً نیم میلیون سال دنیا را تحت سلطه خود داشتند.

۸۰۰۰۰۰ سال پیش شکار فراوان بود. بسیاری از انواع گوزن و نیز فیلهای و اسبهای آبی در سراسر اروپا پرسه می‌زدند. دامها فراوان بودند. اسبها و گرگها همه جا وجود داشتند. نئاندرتالها شکارچیان خیلی خوبی بودند، و قبایل در فرانسه اولینهایی بودند که رسم دادن انتخاب زن برای همسر را به موفق‌ترین شکارچیان پذیرفتند.

گوزن برای این مردمان نئاندرتال بسیار سودمند بود و به عنوان خوراک، پوشاک و ابزار به کار گرفته می‌شد.

زیرا آنها استفاده‌های گوناگونی از شاخها و استخوانها به عمل می‌آوردند. آنها فرهنگ کمی داشتند، اما کار با سنگ چخماق را به حد زیادی بهبود دادند، تا این که کار تقریباً به سطوح ایام آندان رسید. سنگهای بزرگ چخماق که به دسته‌های چوبی متصل شده بودند دوباره مورد استفاده واقع شدند و به عنوان تبر و کلنگ به کار گرفته شدند.

۷۵۰۰۰۰ سال پیش چهارمین لایه یخ به خوبی به سوی جنوب در حال حرکت بود. نئاندرتالها با ابزار بهبود یافته خود یخی را که رودهای شمالی را پوشانده بود سوراخ کرده و بدین ترتیب می‌توانستند ماهیانی را که نزدیک این سوراخها می‌شدند با نیزه شکار کنند. این قبایل در برابر یخ در حال پیشروی، که در این هنگام به صورت بسیار گسترده‌ای اروپا را مورد تهاجم قرار داده بود، عقب‌نشینی کردند.

در این ایام یخ‌رود سیبری داشت به جنوبی‌ترین پیشروی خود دست می‌زد و انسان اولیه را مجبور ساخت که به سمت جنوب، به سوی سرزمینهای منشأ خویش بازگردد. اما نوع انسان آنقدر متفاوت شده بود که خطر در آمیختن با خویشان غیرپیشرفته شبه میمون وی به اندازه زیادی کاهش یافت.

۷۰۰۰۰۰ سال پیش چهارمین یخ‌رود، بزرگترین آنها در تمامی اروپا، در حال پس روی بود. انسانها و حیوانات داشتند به سمت شمال باز می‌گشتند. آب و هوا خنک و مرطوب بود، و انسان بدوی مجدداً در اروپا و آسیای غربی روبه رشد بود. به تدریج جنگلها در سطح زمینی که در شمال به تازگی توسط یخ‌رود پوشیده شده بود گسترش یافتند.

حیات پستاندار به اندازه اندکی توسط یخ‌رود بزرگ تغییر یافته بود. این حیوانات در آن نوار باریک زمین که بین یخ و رشته کوههای آلپ واقع شده بود، دوام آوردند، و به دنبال عقب‌نشینی یخ‌رود، دوباره به سرعت در سراسر اروپا پخش شدند. فیل‌های راست عاج، کرگدنهای پهن دماغ، کفتارها و شیرهای آفریقایی از آفریقا از روی پل زمینی سیسیل وارد شدند، و این حیوانات جدید عملاً برهای شمشیر دندان و اسبهای آبی را از بین بردند. ۶۵۰۰۰۰ سال پیش شاهد ادامه آب و هوای معتدل بود. تا وسط دوره میان یخبندانی آنقدر گرم شده بود که رشته کوههای آلپ تقریباً از یخ و برف تهی گشتند.

۶۰۰۰۰۰ سال پیش، یخ در آن هنگام به شمالی‌ترین نقطه پس روی خود رسیده بود، و پس از یک مکث چند هزار ساله، در پنجمین گردش خود، مجدداً به سوی جنوب روانه گشت. اما برای پنجاه هزار سال تغییر اندکی در آب و هوا صورت گرفت. انسان و حیوانات اروپا تغییر اندکی یافته بودند. خشکی اندک دوره قبل کاهش یافت، و یخ‌رودهای آلپ تا پایین دره رودخانه‌ها سرازیر شدند.

۵۵۰۰۰۰ سال پیش یخ‌رود در حال پیشروی دوباره انسان و حیوانات را به سوی جنوب راند. اما این بار انسان در نوار پهناور زمین که به سوی شمال شرقی به داخل آسیا امتداد می‌یافت و بین لایه یخی و بخش الحاقی در آن هنگام بسیار بسط یافته دریای سیاه وابسته به دریای مدیترانه واقع شده بود جای فراوانی داشت.

این ایام چهارمین و پنجمین یخ‌رود، شاهد گسترش بیشتر فرهنگ بدوی نژادهای نئاندرتال بود. اما آنقدر پیشرفت اندک بود که به راستی به نظر می‌رسید که گویا تلاش برای ایجاد یک نوع جدید و تغییر یافته حیات هوشمند در یورنیشیا در حال شکست است. برای تقریباً یک ربع میلیون سال این مردمان بدوی در شکار و جنگ سرگردان بودند. آنها برای مدتی در جهات مشخص پیشرفت داشتند، اما در کل، در مقایسه با نیاکان برتر آندانی خود پیوسته در حال قهقرا بودند.

در طول این اعصار تاریک معنوی، فرهنگ انسان خرافی به پایین‌ترین سطوح خود رسید. نئاندرتالها در واقع مذهبی فراتر از یک خرافات شرم‌آور نداشتند. آنها به حد مرگ‌آوراها و خصوصاً بیشتر از مه و غبار

می ترسیدند. یک مذهب بدوی ترس از نیروهای طبیعی به تدریج به وجود آمد، در حالی که پرستش حیوان تقلیل یافت، بهبود ابزار به همراه وفور شکار، این مردم را قادر ساخت با اضطراب کمتری در رابطه با خوراک زندگی کنند. پاداش جنسی تعقیب کردن، مهارت شکار را بسیار بهبود بخشید. این مذهب جدید ترس به تلاشهایی در استمالت کردن از نیروهای نامرئی پشت این عناصر طبیعی انجامید و بعدها به قربانی کردن انسانها برای دلجویی این نیروهای نامرئی و ناشناخته فیزیکی منجر گشت. و این رسم وحشتناک قربانی کردن انسان توسط مردمان عقب مانده تر یورنیشیا درست تا قرن بیستم نیز ادامه یافته است.

این نئاندرتالهای اولیه به سختی می توانستند خورشید پرست نامیده شوند. آنها برعکس در ترس از تاریکی زندگی می کردند. آنها از فرارسیدن شب ترسی مرگبار داشتند. تا وقتی که ماه اندکی می درخشید، گذران عمر می کردند، اما در تاریکی ماه سرآسیمه شده و در تلاش برای واداشتن ماه برای درخشش مجدد، شروع به قربانی کردن بهترین نمونه های مردانگی و زنانگی خویش می کردند. آنها در همان اوان دریافتند که خورشید به طور مرتب باز می گردد، اما گمان می کردند که ماه فقط به دلیل قربانی کردن هم قبیله ای های آنان باز می گردد. به تدریج که نژاد پیشرفت نمود، هدف و مقصود قربانی کردن به گونه ای گام به گام تغییر پیدا کرد، اما تقدیم قربانی انسانی به عنوان مراسم مذهبی برای مدتی طولانی ادامه یافت.

## ۵- منشأ نژادهای رنگین

۵۰۰۰۰ سال پیش قبیله های بدونان متعلق به مناطق کوهستانی شمال غربی هند درگیر یک پیکار نژادی بزرگ دیگر شدند. برای بیش از یکصد سال این جنگ بی امان شدت یافت، و هنگامی که این جنگ طولانی پایان پذیرفت، فقط در حدود یکصد خانواده باقی ماندند. اما این بازماندگان، باهوش ترین و مطلوب ترین نوادگان در آن هنگام زنده آندان و فانتا بودند.

و اکنون در بین این بدونانیهای ساکن کوهستان، رویدادی جدید و عجیب به وقوع پیوست. یک مرد و زن که در بخش شمال شرقی در آن هنگام ناحیه مسکونی کوهستان زندگی می کردند به طور ناگهانی شروع به تولید مثل خانواده ای از فرزندان فوق العاده باهوش نمودند. این خانواده سنگیک بود، نیاکان کلیه شش نژاد رنگین یورنیشیا.

این فرزندان سنگیک که نوزده نفر بودند، نه فقط فراتر از هم نوعان خویش باهوش بودند، بلکه پوست آنها در اثر قرار گرفتن در معرض نور آفتاب این گرایش بی نظیر را از خود به نمایش می گذاشت که به رنگهای گوناگون در می آمد. در میان این نوزده فرزند، پنج تن سرخ، دو تن نارنجی، چهار تن زرد، دو تن سبز، چهار تن آبی و دو تن نیلی رنگ بودند. به تدریج که بچه ها بزرگتر شدند این رنگها، وضوح بیشتری یافت، و هنگامی که این جوانها بعدها با هم قبیله ای های خویش زناشویی کردند، کلیه اولاد آنان به جانب رنگ پوست والده سنگیک آنها گرایش داشت.

و اکنون من پس از جلب توجه شما به ورود پرنس سیاره ای در حدود این زمان، شرح تاریخی واقعه را قطع می کنم، ضمن این که ما به طور جداگانه شش نژاد سنگیک یورنیشیا را مورد بررسی قرار می دهیم.

## ۶- شش نژاد سنگیک یورنیشیا

در یک سیاره متوسط تکاملی، شش نژاد رنگین تکاملی یک به یک ظاهر می شوند. انسان سرخ، اولین انسانی

است که به وجود می‌آید، و پیش از این که نژادهای آبی رنگین ظاهر شوند برای یک دوران طولانی در دنیا بیکه تازی می‌کند. ظهور هم زمان تمامی شش نژاد رنگین در یورنیشیا، و در یک خانواده، بسیار غیرعادی بود.

ظهور آندانیهای اولیه در یورنیشیا همچنین چیزی جدید در سیتانیا بود. در هیچ کره دیگری در سیستم محلی، چنین نژادی از مخلوقات ارادی پیش از نژادهای تکاملی رنگین به وجود نیامده است.

۱- انسان سرخ - این مردمان، نمونه‌های فوق‌العاده‌ای از نژاد بشری بودند و از بسیاری جهات از آندان و فانتا برتر بودند. آنها یک گروه بسیار باهوش و از اولین فرزندان سنگیک بودند که یک تمدن قبیله‌ای و دولت به وجود آوردند. آنها همیشه تک همسر بودند. حتی نوادگان مختلط آنها به ندرت دست به چند همسری می‌زدند. در ایام بعد، آنها مشکلی جدی و طولانی با برادران زرد خود در آسیا داشتند. اختراع زود تیر و کمان توسط آنان به آنها کمک نمود، اما بدبختانه آنها عمده گرایش نیاکان خود را پیرامون جنگ در بین خود به ارث برده بودند، و این امر آنقدر آنها را تضعیف کرد که قبایل زرد توانستند آنها را از قاره آسیا بیرون رانند.

در حدود هشتاد و پنج هزار سال پیش بقایای نسبتاً خالص نژاد سرخ همگی به آن سو در آمریکای شمالی رفتند، و مدت کوتاهی بعد از آن تنگه برینگ به زیر آب فرو رفت و بدین ترتیب آنها را منزوی ساخت. هیچ انسان سرخی دیگر به آسیا باز نگشت. اما در سراسر سیبری، چین، آسیای مرکزی، هند و اروپا، آنها بخش عمده تیره خود را که با نژادهای رنگین دیگر مخلوط شده بودند، پشت سر باقی گذاردند.

وقتی که انسان سرخ از آن سو به داخل آمریکا وارد شد، او بیشتر تعالیم و سنتهای منشأ اولیه خود را با خود به همراه آورد. نیاکان بلافصل وی با فعالیتهای بعدی مقر مرکزی پرنس سیاره‌ای در کره زمین در تماس بودند. اما انسان سرخ در یک مدت زمان کوتاه بعد از رسیدن به قاره آمریکا این تعالیم از نظرش محو گردید، و یک افول بزرگ در فرهنگ عقلانی و معنوی به وقوع پیوست. به زودی این مردم دوباره آن چنان درگیر جنگی شدید در بین خود شدند که به نظر می‌رسید که این جنگهای قبیله‌ای منجر به نابودی سریع این باقیمانده نژاد نسبتاً خالص سرخ می‌شود.

به دلیل این قهقراهای بزرگ، به نظر می‌رسید انسان سرخ محکوم به نابودی است، تا این که در حدود شصت و پنج هزار سال بعد، آنامونالانتون به عنوان رهبر و نجات دهنده روحانی آنان ظاهر گشت. او صلح موقت در میان انسانهای سرخ آمریکا پدید آورد و پرستش «روح بزرگ» آنان را احیا نمود. آنامونالانتون نود و شش سال زندگی کرد و مقر مرکزی خویش را در میان درختان بزرگ سرخ چوب کالیفرنیا برقرار ساخت. بسیاری از نوادگان بعدی او در بین سرخپوستان سیاه‌پا تا ایام اخیر دوام یافته‌اند.

با گذشت زمان، تعالیم آنامونالانتون به سنتهای مبهم تبدیل گشتند. جنگهای خانمانسوز از سر گرفته شدند، و پس از ایام این آموزگار بزرگ هرگز رهبر دیگری موفق به آوردن صلح همگانی در بین آنان نشد. تیره‌های باهوش تر به طور فزاینده در این پیکارهای قبیله‌ای هلاک گشتند. در غیر این صورت، در روی قاره آمریکای شمالی تمدنی بزرگ توسط این انسانهای توانا و باهوش سرخ بنا می‌شد.

انسان شمالی سرخ بعد از عبور از چین به آمریکا، هرگز مجدداً در تماس با نیروهای دیگر مؤثر دنیا (به غیر از اسکیموها) قرار نگرفت، تا این که بعدها توسط انسان سفید کشف گردید. بسیار تأسفاف آور بود که انسان سرخ تقریباً شانس خود را برای ارتقا یافتن از طریق اختلاط با تیره بعدی نوع آدم به طور کامل از دست داد. تحت این شرایط، انسان سرخ نمی‌توانست بر انسان سفید حکومت کند، و او از روی میل و رغبت به وی خدمت نمی‌کرد. در چنین اوضاعی، اگر دو نژاد با هم مخلوط نشوند، یکی یا دیگری محکوم به فنا است.

۲- *انسان نارنجی* - ویژگی برجسته این نژاد، اشتیاق عجیب آنان برای ساختن بود، ساختن هر چیز و همه چیز، حتی تا حد انباشتن تپه‌های عظیم سنگ، فقط برای این که ببینند کدام قبیله می‌تواند بزرگترین تپه را بسازد. اگر چه آنها مردمی مترقی نبودند، از مدارس پرنس بهره‌ زیادی بردند و نمایندگان برای تعلیم به آنجا فرستادند.

نژاد نارنجی اولین نژادی بود که خط ساحلی را در مسیر عقب‌روی دریای مدیترانه به سمت غرب به سوی جنوب به سمت آفریقا دنبال نمود. اما آنها هرگز یک جای پای مطلوب در آفریقا کسب نکردند و توسط نژاد سبز که بعدها از راه رسید از صحنه وجود محو شدند.

پیش از فرا رسیدن عاقبت کار، این مردم زمینه فرهنگی و معنوی زیادی را از دست دادند. اما در نتیجه رهبری خردمندانه پرشونتا، مغز متفکر این نژاد بدقبال، یک تجدید حیات بزرگ از زندگی والاتر به وجود آمد. هنگامی که مقر مرکزی آنها حدود سیصد هزار سال پیش در آرماگدون بود و برای آنها موعظه می‌کرد. آخرین پیکار بزرگ بین انسانهای نارنجی و سبز در ناحیه دره پایینی نیل در مصر صورت گرفت. این نبرد طولانی مدت برای تقریباً یکصدسال به طول انجامید، و در پایان آن تعداد بسیار اندکی از نژاد نارنجی زنده باقی ماندند. بقایای متلاشی شده این مردم توسط انسانهای سبز و توسط انسانهای نیلی که بعدها از راه رسیدند جذب شدند. اما به عنوان یک نژاد، انسانهای نارنجی در حدود یکصد هزار سال پیش از بین رفتند.

۳- *انسان زرد* - قبایل بدوی زرد اولینهایی بودند که دست از جستجو کشیده، جوامع تثبیت شده‌ای برقرار ساخته و یک زندگی خانگی بر مبنای کشاورزی به وجود آوردند. از نظر عقلانی آنها تا اندازه‌ای از انسان سرخ پایین تر بودند، اما اجتماعاً و به صورت گروهی، آنها ثابت کردند در زمینه شکوفایی تمدن نژادی از کلیه مردمان سنگیک برترند. از آنجا که آنها یک روح برادری به وجود آوردند و قبایل مختلف یاد گرفتند که در صلح نسبی با یکدیگر زندگی کنند، توانستند که با گسترش تدریجی خود در داخل آسیا نژاد سرخ را از پیش خود برانند. آنها تحت نفوذ مرکز معنوی کره زمین تادور هاسفر کردند و بعد از خیانت کلیگششیا به تاریکی بزرگی رانده شدند، اما عصر درخشانی در بین این مردم به وجود آمد، هنگامی که سینگلانگتون در حدود یکصد هزار سال پیش رهبری این قبایل را به عهده گرفت و پرستش «یک حقیقت» را اعلام نمود.

بقای تعداد نسبتاً زیادی از نژاد زرد به سبب صلح جویی بین قبیله‌ای آنان است. از ایام سینگلانگتون تا دوران معاصر چین، نژاد زرد در بین ملت‌های صلح‌جو تر یورنیشیا رقم خورده است. این نژاد، میراثی کوچک ولی قوی از تیره نوع آدم که بعدها وارد شد دریافت نمود.

۴- *انسان سبز* - نژاد سبز یکی از کم‌توان‌ترین گروه‌های انسانهای بدوی بود، و آنان به سبب مهاجرت‌های گسترده در جهات مختلف به اندازه زیادی تضعیف شدند. این قبایل پیش از پراکندگی یک تجدید حیات بزرگ فرهنگی را تحت رهبری فنتاد در حدود سیصد و پنجاه هزار سال پیش تجربه نمودند.

نژاد سبز به سه بخش عمده تقسیم گردید: قبایل شمالی مقهور شده، به بردگی گرفته شده و جذب نژادهای زرد و آبی شدند. گروه شرقی در مردمان هندی آن روز گاران ادغام شدند و بقایای آنان هنوز در میان آنها باقی هستند. ملت جنوبی به آفریقا وارد شد، یعنی جایی که عموزاده‌های تقریباً یک اندازه پست نارنجی خویش را نابود ساختند.

در این پیکار از بسیاری جهات هر دو گروه همتای هم بودند، زیرا هر یک تیره‌هایی از نوع غول پیکر را حمل می‌کرد. بسیاری از رهبران آنها هشت و نه فوت قد داشتند. این تیره‌های غول پیکر انسان سبز عمدتاً در این ملت

جنوبی یا مصری محصور بودند.

بقایای انسانهای پیروزمند سبز متعاقباً جذب نژاد نیلی شدند، یعنی آخرین مردمان رنگینی که از مرکز پراکندگی نژادی اولیه سنگیک به وجود آمده و از آنجا مهاجرت کردند.

۵- انسان آبی - انسانهای آبی مردمی بزرگ بودند. آنها در همان اوایل نیزه را اختراع کردند و متعاقباً مبادی اولیه بسیاری از هنرهای تمدن امروزه را به وجود آوردند. انسان آبی دارای نیروی مغزی انسان سرخ به همراه روان و عاطفه انسان زرد بود. نوادگان نوع آدم، آنها را بر تمامی نژادهای رنگین برجا مانده بعد ترجیح می دادند. انسانهای اولیه آبی نسبت به متقاعدسازیهایی آموزگاران پرسنل پرنس کلیگششیا پذیرا بودند و با تعالیم انحرافی آن رهبران خائن به سردرگمی بزرگی دچار شدند. آنها همانند سایر نژادهای بدوی هرگز به طور کامل از هرج و مرجی که از خیانت کلیگششیا عارض شده بود بیرون نیامدند، و هرگز کاملاً بر تمایلشان پیرامون جنگ بین خود فائق نشدند.

در حدود پانصدسال بعد از سقوط کلیگششیا، یک احیای گسترده یادگیری و یک مذهب بدوی - اما با این حال واقعی و سودمند - رخ داد. آرلانداف معلمی بزرگ در بین نژاد آبی گردید و بسیاری از قبایل را به پرستش خدای حقیقی تحت عنوان «رئیس متعال» رهنمون ساخت. این بزرگترین پیشرفت انسان آبی بود، تا این که در ایام بعد این نژاد به اندازه زیادی از طریق اختلاط با تیره نوع آدم ارتقا یافت.

پژوهشها و اکتشافات اروپاییها پیرامون عصر عتیق حجر عمدتاً در رابطه با حفاری ابزار، استخوانها و هنرهای دستی این انسانهای باستانی آبی می باشد، زیرا آنها تا ایام اخیر در اروپا بقایافتند. نژادهای موسوم به سفید یورنیشیا نسلهای بعدی این انسانهای آبی هستند که در ابتدا از طریق اختلاطی اندک با انسانهای زرد و سرخ تغییر یافته و بعدها به اندازه زیادی از طریق جذب قسمت عمده نژاد بنفش ارتقا یافتند.

۶- نژاد نیلی - همانطور که انسانهای سرخ پیشرفته ترین مردمان سنگیک بودند، سیاهپوستان نیز کمترین میزان ترقی را داشتند. آنها آخرینهایی بودند که از خانه های کوهستانی خود مهاجرت نمودند. آنها به آفریقا سفر نموده و قاره را تصرف کردند، و از آن هنگام نیز در آنجا باقی مانده اند، به غیر از زمانی که به طور اجباری گاه به گاه به صورت برده بیرون برده شده اند.

مردمان نیلی که در آفریقا منزوی شده اند، همانند انسان سرخ ارتقانژادی اندک که از آمیختن با تیره نوع آدم ناشی می شد دریافت کردند، یا این که هیچ ارتقانژادی دریافت نکردند. نژاد نیلی با تنهایی در آفریقا پیشرفت اندکی به دست آورد، تا که در ایام اروائن یک بیداری معنوی بزرگ را تجربه نمود. در حالی که آنها بعدها تقریباً به طور کامل «خدای خدایان» را که توسط اروائن اعلام شده بود به فراموشی سپرده بودند، تماماً تمایل پرستش ناشناخته را از دست ندادند. حداقل شکلی از پرستش را تا چند هزار سال قبل حفظ نمودند.

این مردمان نیلی به رغم عقب افتادگیشان، دقیقاً همان مرتبتی را در مقابل نیروهای آسمانی دارند که هر نژاد زمینی دیگر.

این اعصار پیکارهای شدید بین نژادهای گوناگون بود، اما در نزدیکی مقر مرکزی پرنس سیاره ای، گروههای روشنتر و جدیداً آموزش یافته در سازش نسبی به سر می بردند، گرچه تا زمان اختلال جدی این نظام از طریق وقوع شورش لوسیفر هیچ گشایش بزرگ فرهنگی در نژادهای دنیا حاصل نشده بود.

گاه به گاه تمامی این مردمان گوناگون تجدید حیاتی فرهنگی و معنوی را تجربه می‌کردند. مانسنت یک آموزگار بزرگ در بعد از ایام پرنس سیاره‌ای بود. اما تنها اشاره‌ای مختصر به آن رهبران و آموزگاران برجسته‌ای که به گونه‌ای چشمگیر بر تمامی یک نژاد تأثیر گذاشته و به آن الهام بخشیدند می‌شود. با گذشت زمان، بسیاری معلمان کم‌اهمیت‌تر در مناطق مختلف برخاستند. و در مجموع آنها به جمع کل آن تأثیرات نجات بخشی که از سقوط کامل تمدن فرهنگی جلوگیری نمود کمک شایانی نمودند، به ویژه در طول اعصار طولانی و تاریک بین شورش کلیگشیا و ورود آدم.

دلایل بسیار خوب و کافی برای طرح به وجود آوردن سه یا شش نژاد رنگین در کرات فضا وجود دارد. گر چه ممکن است انسانهای یورنسیا در موقعیتی نباشند که به طور کامل برای تمامی این دلایل ارزش قائل شوند، ما توجه شما را به دلایل زیر جلب می‌کنیم:

- ۱- تنوع برای شانس عملکرد گسترده انتخاب طبیعی، نجات متمایز کننده تیره‌های برتر، ضروری است.
- ۲- نژادهای قویتر و بهتر از پیوند مردمان گوناگون حاصل می‌شوند، مشروط بر این که این نژادهای مختلف حاملین عوامل برتر ارتزی باشند. و نژادهای یورنسیا از چنین اختلاط زود سود می‌بردند، به شرطی که چنین مردم پیوند یافته‌ای متعاقباً به طور مؤثر از طریق یک اختلاط کامل با تیره برتر نوع آدم ارتقا می‌یافتند. تلاش برای اجرای چنین تجربه‌ای در یورنسیا تحت شرایط نژادی کنونی بسیار مصیبت‌بار خواهد بود.
- ۳- رقابت از طریق متنوع ساختن نژادها به گونه‌ای سالم برانگیخته می‌شود.
- ۴- تفاوت در وضعیت نژادها و گروهها در بین هر نژاد برای توسعه شکیبایی بشری و نوع دوستی ضروری است.
- ۵- همگنی نژاد بشری مطلوب نیست تا این که مردمان یک کره در حال تکامل به سطوح نسبتاً بالای تکامل معنوی دست یابند.

## ۷- پراکندگی نژادهای رنگین

هنگامی که نوادگان رنگین خانواده سنگیک شروع به ازدیاد نمودند، و به تدریج که در جستجوی فرصت برای گسترش به داخل سرزمین مجاور برآمدند، پنجمین یخ‌رود، سومین شمارش از نظر ژئولوژیک، در مسیر رانش خود به سوی جنوب بر روی اروپا و آسیا به خوبی پیش رفته بود. این نژادهای اولیه رنگین به طرزی خارق‌العاده با شدت و سختی عصر یخبندان منشأ خود مورد آزمایش واقع شدند. این یخبندان آن قدر در آسیا گسترده بود که برای هزاران سال مهاجرت به شرق آسیا قطع گردید. و تا عقب‌نشینی بعدی دریای مدیترانه، به دنبال مرتفع شدن عربستان، برای آنان میسر نبود که به آفریقا برسند.

بدین ترتیب برای تقریباً یکصد هزار سال این مردمان سنگیک در اطراف کوهپایه‌ها پخش شده و به رغم ناسازگاری عجیب اما طبیعی که در همان اوان خود را بین نژادهای مختلف آشکار ساخت، کم و بیش با هم درآمیختند.

بین ایام پرنس سیاره‌ای و آدم، هندوستان به خانه جهانی‌ترین جمعیتی که تا آن زمان در روی زمین یافت می‌شد تبدیل شد. اما تأسف آور بود که این اختلاط، قدر زیادی از نژادهای سبز، نارنجی و نیلی را در بر می‌گرفت. این مردمان ثانویه سنگیک حیاتی آسانتر و مطلوبتر در سرزمینهای جنوبی پیدا نمودند، و بسیاری از آنان متعاقباً به آفریقا مهاجرت کردند. مردمان اولیه سنگیک، نژادهای برتر، از نواحی گرمسیری اجتناب ورزیدند. انسان سرخ به شمال شرقی به آسیا رفت و به فاصله کوتاهی توسط انسان زرد دنبال شد، در حالی که نژاد آبی به شمال غربی به داخل اروپا عزیمت نمود.

انسانهای سرخ در همان اوان شروع به مهاجرت به شمال شرقی نمودند، روی پاشنه‌های یخ در حال عقب‌روی، سرزمینهای مرتفع هندوستان را دور زده و تمامی شمال شرقی آسیا را اشغال نمودند. قبایل زرد با فاصله‌ای کوتاه به دنبال آنان حرکت کردند و متعاقباً آنها را از آسیا به آمریکای شمالی راندند.

وقتی که بقایای تیره خالص نژاد سرخ آسیا را ترک کردند، یازده قبیله وجود داشتند و تعداد آنان اندکی بیش از هفت هزار مرد و زن و بچه بود. این قبایل را سه گروه کوچک با نیای مختلط که بزرگترین آنان ترکیبی از نژادهای نارنجی و آبی بود، همراهی می‌کردند. این سه گروه هرگز به طور کامل با انسان سرخ روابط دوستانه برقرار نکردند و در همان اوایل به سوی جنوب به مکزیک و آمریکای مرکزی سفر کردند، و در آنجا بعدها یک گروه کوچک زردها و سرخهای مختلط به آنان ملحق شدند. این مردمان تماماً بین خود دست به زناشویی زده و یک نژاد جدید و ادغام شده را بنیان گذاردند، نژادی که کمتر از انسانهای تیره - خالص سرخ جنگ طلب بود. در ظرف پنج هزار سال این نژاد آمیخته به سه گروه تقسیم شد و به ترتیب تمدنهای مکزیک، آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی را بنیان نهاد. شاخه آمریکای جنوبی یک مقدار اندک از خون آدم را دریافت نمود.

تامیزان مشخصی انسانهای اولیه سرخ و زرد در آسیا در آمیختند، و نوادگان این وصلت به سوی شرق و در امتداد ساحل جنوبی دریاسفر کردند، و نهایتاً توسط نژاد به سرعت در حال افزایش زرد به داخل شبه جزیره‌ها و جزایر نزدیک دریا رانده شدند. آنها انسانهای امروزی قهوه‌ای هستند.

نژاد زرد به اشغال نواحی مرکزی آسیای شرقی ادامه داده است. از بین تمامی شش نژاد رنگین، آنها با بیشترین تعداد بقا یافته‌اند. در حالی که انسانهای زرد هر چند گاه یکبار درگیر جنگهای نژادی می‌شدند، همانند انسانهای سرخ، سبز و نارنجی به جنگهای بی‌وقفه و مداوم نابودکننده ادامه ندادند. این سه نژاد پیش از آن که نهایتاً تماماً توسط دشمنانشان از نژادهای دیگر از بین بروند، عملاً خود را نابود ساختند.

از آنجا که پنجمین یخ‌رود تا حد زیادی به سمت جنوب در اروپا گسترش نیافت، راه برای مهاجرت این مردمان سنگیک به سوی شمال غربی بخشاً باز بود. و به دنبال عقب‌روی یخ، انسانهای آبی به همراه تعداد اندکی از سایر گروههای کوچک نژادی، در امتداد رد پاهای دیرین قبایل آندان به سوی غرب مهاجرت نمودند. آنها طی امواج پی در پی به اروپا تهاجم نموده و بیشتر قاره را تصرف کردند.

در اروپا آنها به زودی با نوادگان نئاندرتال جداولیه و مشترکشان، آندان، مواجه شدند. این نئاندرتالهای قدیمی تر اروپا توسط یخ‌رود به سوی جنوب و شرق رانده شده بودند، و از این رو در موقعیتی بودند که به سرعت با عموزاده‌های مهاجم خود که متعلق به قبایل سنگیک بودند، مواجه شده و آنها را جذب نمایند.

به طور کلی و پیش از همه، قبایل سنگیک باهوش تر و از بسیاری جهات بسیار برتر از نوادگان تنزل یافته انسانهای اولیه دشت نشین آندانی بودند، و ادغام این قبایل سنگیک با مردمان نئاندرتال به بهبود فوری نژاد کهن تر انجامید. تزریق این خون سنگیک و به طور مشخص خون انسان آبی بود که آن بهبود آشکار را در مردمان نئاندرتال ایجاد نمود. این امر توسط امواج پی در پی قبایل فزاینده باهوش که از شرق به اروپا حرکت کردند به نمایش گذارده می‌شود.

در طول دوره متعاقب میان یخبندانی این نژاد جدید نئاندرتال از انگلستان به هندوستان گسترش یافت. باقیمانده نژاد آبی که در شبه جزیره قدیمی فارس باقی مانده بود بعدها در برخی از نژادهای دیگر، بدو زرد، در آمیخت، و نتیجه این آمیختگی که متعاقباً تا اندازه‌ای توسط نژاد بنفش آدم ارتقا یافت، به صورت قبایل سیه چرده بیابان گرد عربهای امروزی ادامه یافته است.

کلیده تلاشها برای مشخص ساختن اصل و نسب سنگیک مردمان امروزی باید بهبود بعدی تیره‌های نژادی را از طریق مخلوط شدن متعاقب با خون نوع آدم به حساب آورد.

نژادهای برتر به دنبال سرزمینهای شمالی یا سرزمینهایی که آب و هوای معتدل دارند رفتند، در حالی که نژادهای نارنجی، سبز و نیلی از طریق پل زمینی به تازگی ارتفاع یافته‌ای که دریای مدیترانه در حال عقب نشینی به سوی غرب را از اقیانوس هند جدا می‌ساخت، به طور پی در پی جذب آفریقا شدند. آخرین بخش مردمان سنگیک که از مرکز منشأ نژادی خود دست به مهاجرت زدند انسان نیلی بود. در حدود زمانی که انسان سبز در حال از بین بردن نژاد نارنجی در مصر بود و با انجام این کار خود را به اندازه زیادی تضعیف ساخته بود، خروج بزرگ سیاهان به سوی جنوب از طریق فلسطین در امتداد ساحل آغاز گشت. و بعدها وقتی که این مردمان جسماً قوی نیلی مصر را درنوردیدند، انسان سبز را صرفاً از طریق نیروی نفرت از عرصه وجود محو ساختند. این نژادهای نیلی بقایای انسان نارنجی و بخش عمده نسل انسان سبز را جذب کردند و برخی از قبایل نیلی به طور قابل ملاحظه‌ای از طریق این اختلاط نژادی بهبود یافتند. و از این رو به نظر می‌رسد که مصر در ابتدا تحت استیلای انسان نارنجی درآمد، سپس انسان سبز بر آن چیره شده و به دنبال آن انسان نیلی (سیاه) و بعد از آن هم توسط یک آمیخته نژادی از انسانهای نیلی، آبی و انسان تغییر یافته سبز تحت سلطه درآمد. اما مدتها پیش از ورود آدم، انسانهای آبی اروپا و نژادهای مختلط عربستان، نژاد نیلی را از مصر بیرون رانده و به اعماق جنوبی قاره آفریقا رانده بودند. به تدریج که مهاجرت‌های سنگیک به پایان نزدیک می‌شود، نژادهای سبز و نارنجی از بین رفته‌اند. انسان سرخ آمریکای شمالی را در اختیار دارد، انسان زرد آسیای شرقی، انسان آبی اروپا و نژاد نیلی جذب آفریقا شده است. هندوستان آمیخته‌ای از نژادهای ثانویه سنگیک را تحت پوشش قرار داده و انسان قهوه‌ای، مخلوطی از انسانهای سرخ و زرد، جزایر ساحلی آسیا را در خود گنجانده است. یک نژاد آمیخته که به راستی از پتانسیل برتری برخوردار است، سرزمینهای کوهستانی آمریکای جنوبی را اشغال می‌کند. آندانیهای خالص تر در شمالی‌ترین مناطق اروپا و در ایسلند، گرینلند و شمال غربی آمریکای شمالی زندگی می‌کنند.

در طول ادوار بیشترین پیشروی یخ‌رودها غربی‌ترین قبایل آندان به رانده شدن به داخل دریا بسیار نزدیک شدند. آنها برای سالها در یک نوار باریک در جنوب جزیره کنونی انگلستان زندگی کردند. و هنگامی که ششمین و آخرین یخ‌رود سرانجام ظاهر گشت، سنت این پیشرویهای تکراری یخ‌رودی بود که آنها را به پناه گرفتن به داخل دریا راند. آنها اولین ماجراجویان دریانورد بودند. آنها قایق ساخته و در جستجوی سرزمینهای جدید، که امیدوار بودند عاری از تهاجمات وحشتناک یخ باشد، شروع به حرکت کردند. و برخی از آنان به ایسلند و سایرین به گرینلند رسیدند، اما اکثریت عظیم آنان از گرسنگی و تشنگی در روی دریای باز هلاک شدند.

اندکی پیش از هشتاد هزار سال پیش، مدت کوتاهی پس از این که انسان سرخ به داخل شمال غربی آمریکای شمالی وارد شد، انجماد دریا‌های شمال و پیشروی نواحی محلی یخی به گرینلند، این نوادگان اسکیموی بومیهای یورنیشیا را به جستجو برای یک سرزمین بهتر، یک خانه جدید، مجبور ساخت. و آنها موفق شدند و صحیح و سالم از تنگه‌های باریکی که در آن هنگام گرینلند را از توده زمینهای شمال شرقی آمریکای شمالی جدا می‌ساخت عبور نمودند. آنها حدود دو هزار و صدسال پس از این که انسان سرخ به آلاسکا رسید به قاره رسیدند. متعاقباً برخی از تیره‌های مختلط انسان آبی به سوی غرب سفر نموده و با اسکیموهای دوران بعد در آمیختند، و این پیوند برای قبایل اسکیمو اندکی سودمند بود.

در حدود پنج هزار سال پیش شانس برای دیدار بین یک قبیله سرخ پوست و یک گروه منفرد اسکیمو در کرانه‌های جنوب شرقی خلیج هادسن به وجود آمد. این دو قبیله این را مشکل یافتند که با یکدیگر گفت و شنود کنند، اما به زودی با یکدیگر دست به از دواج زدند، با این نتیجه که این اسکیموها نهایتاً توسط انسانهای فراوان تر سرخ جذب شدند. و این امر نمایانگر تنها ارتباط انسان سرخ آمریکای شمالی با نژاد بشری دیگر تا حدود یک

هزار سال قبل می‌باشد، یعنی هنگامی که انسان سفید برای اولین بار توانست در ساحل اقیانوس اطلس بر زمین بنشیند.

تقلای‌های این اعصار اولیه با شهامت، دلیری و حتی فهرمانی تعیین ویژگی می‌شد. و ما همگی متأسفیم که بسیاری از آن ویژگی‌های ناب و مستلزم مهارت و طاقت نیاکان اولیه شما در نژادهای دوران بعد از بین رفته‌اند. در حالی که ما قدر ارزش بسیاری از پیرایشات تمدن در حال پیشرفت را می‌دانیم، جای استقامت باشکوه و جانفشانی عالی نیاکان اولیه شما را که اغلب اوقات در مرز عظمت و فرازندگی بود خالی احساس می‌کنیم.

[عرضه شده توسط یک حامل حیات مقیم یورنیشیا.]